



«گفتنی‌هایی از انتخاب شهید رجایی
به نخست وزیری» در آئینه خاطرات آیت‌الله
محمد امامی کاشانی

صبر و متانت رجایی از روح بلندش نشأت می‌گرفت...

گفت که دو بار افطار دعوت داشته. یکی در شمیران و یکی هم در حرم حضرت عبدالعظیم و تمام افرادی را هم که در آن جلسات بودند می‌شناسد و می‌تواند احضارشان کند تا اثبات کند که این گزارش، غلط است. بنی‌صدر بر حرف خود پافشاری می‌کرد و آقای رجایی اصرار داشت که فردا بیایند و شهادت بدهند. نهایتاً آقای رجایی گفت، «برادر جان! اختلاف ما بر سر این امور نیست. اختلاف ما در این است که من و شما دو جور طرز فکر داریم.» در هر حال بنی‌صدر نمی‌خواست زیر بار نخست‌وزیری آقای رجایی برود. بالاخره بعد از بحث‌های بسیار، در جلسه سوم گفت قبول می‌کنم. من گفتم، «به شرط آن که بحث و سر و صدا نکنی.» او پذیرفت، ولی در اولین سخنرانی خود، علیه آقای رجایی حرف زد. به او گفتم، «مگر قرار نبود از این گونه حرفها نباشد؟» و باز بحث پیش آمد. یک شب در جلسه‌ای در حضور آقای موسوی اردبیلی و آقای هاشمی رفسنجانی، باز این گونه مسائل مطرح شد. آقای رجایی هم حضور داشت و گفت، «به اتفاق که وارد می‌شوم، آقای بنی‌صدر بی‌اعتنایی می‌کند. حرف می‌زنم، بدوبیراه می‌گوید. سخنرانی می‌کند و از من بد می‌گوید. در چنین شرایطی چگونه می‌توانم انجام وظیفه کنم؟ رئیس‌جمهور ابتدا حرمتی برای من قائل

شدند. بنی‌صدر دو نفر از اعضای مجلس را انتخاب کرد و از میان منتخبین مجلس گفت که آیت‌الله خامنه‌ای و شهید باهنر را قبول ندارم چون عضو حزب جمهوری اسلامی هستند. نپذیرفتن این دو از طرف بنی‌صدر برای مجلس خیلی سنگین بود. چون او اولین قدم را در راه مخالفت و شکستن قرار و پیمان برداشت.

□ □ □

مجلس برای اینکه در سطح جامعه تزلزل به وجود نیاید در مقابل این رای بنی‌صدر سکوت کرد. سه نفر از طرف مجلس و دو نفر از سوی بنی‌صدر در حضور او جلسه‌ای را تشکیل دادیم و گفتیم به اعتقاد ما آقای رجایی گزینه صحیحی است چون سوابق او را می‌دانیم و مردم هم او را می‌شناسند و آدمی است جدی و متعهد و ما او را برای این کار مناسب می‌دانیم. البته در مجلس هم عده‌ای بودند که یا طرفدار شرق بودند و یا به غرب گرایش داشتند و با بنی‌صدر همفکر بودند. آنها آقای رجایی را قبول نداشتند. بنی‌صدر هم با ایشان مخالف بود و می‌گفت انسان خشک سری است، ولی اگر در مجلس رای بیاورد، حرفی ندارم. باز تشکیل جلسه غیر علنی دادیم و آقای رجایی مطرح شد و رای بسیار بالایی آورد. بعد گفتیم که جلسه‌ای با حضور خود آقای رجایی داشته باشیم بلکه بنی‌صدر نرم شود. آقای رجایی قبول کرد و ما موضوع را با رئیس‌جمهور مطرح کردیم.

□ □ □

در جلسه‌ای که گذاشتیم، پوشه‌ای را آوردند و جلوی بنی‌صدر گذاشتند و او گفت، «اینجا گزارشی است که در آن آمده است آقای رجایی در یک جلسه افطار گفته است که می‌خواهد نخست‌وزیر شود و با من مخالف است.» آقای رجایی

پس از انتخاب بنی‌صدر به ریاست جمهوری و با توجه به شناخت علما و صاحب‌نظران مجلس از او، مجلس شورای اسلامی تصمیم گرفت برای انتخاب نخست‌وزیر فعالانه وارد صحنه شود و پنج تن از برجسته‌ترین شخصیت‌های خود را برای این امر معرفی کرد. این افراد عبارت بودند از: آیت‌الله خامنه‌ای، شهید باهنر،

آقای رجایی گفت، «به اتفاق که وارد می‌شوم، آقای بنی‌صدر بی‌اعتنایی می‌کند. حرف می‌زنم، بدوبیراه می‌گوید. سخنرانی می‌کند و از من بد می‌گوید. در چنین شرایطی چگونه می‌توانم انجام وظیفه کنم؟ رئیس‌جمهور ابتدا حرمتی برای من قائل نیست.» حرفهای او که تمام شد، بنی‌صدر با نهایت جسارت گفت، «چون شما نالایق هستید.» آقای رجایی گفت، «مشکل من و شما این است که خطمان از هم جداست.»

□ □ □

جناب آقای یزدی، آقای پرورش و بنده. بنی‌صدر فهرستی را به مجلس داد که در آن کاندیداهای خود را ذکر کرده بود. اکثریت قاطع مجلس با این فهرست موافق نبودند، اما برای اینکه در زمینه انتخاب نخست‌وزیر، بین رئیس‌جمهور و مجلس اختلافی پیش نیاید و دشمنان داخلی و خارجی از این موضوع سوء استفاده نکنند، جلسات غیر علنی تشکیل دادیم تا مسائل مان را در درون خود حل کنیم.

ابتدا از بنی‌صدر دعوت کردیم تا به مجلس آمد. او پیشنهاد کرد که مجلس پنج نفر و شخص او دو نفر را انتخاب کنند که بنشینند و بر سر انتخاب نخست‌وزیر به توافق برسند. البته او در مجلس طرفدارانی داشت که کم هم نبودند. نشستیم و تصمیم گرفتیم و پنج نفر مجلس (به شرحی که در مقدمه آمده است) انتخاب



نیست. «حرفهای او که تمام شد، بنی صدر با نهایت جسارت گفت، «چون شما نالایق هستید.» آقای رجائی گفت، «مشکل من و شما این است که خطمان از هم جداست.» صبر و متانت او از روح بلندش نشأت می گرفت.

□ □ □

آن شب تا پاسی از نیمه شب درباره وزرا بحث شد. از بنی صدر پرسیدیم این چه رفتاری است که با آقای رجائی می کند؟ گفت، «چون او نخست وزیر شرعی و قانونی نیست.» پرسیدیم، «چرا نیست؟» گفت، «چون دلم با او نیست.» گفتیم، «دلیل نمی شود که چون دل شما با او نیست، پس انتخابش شرعی و قانونی نیست.» در هر حال با او بحث کردیم و دلیل و برهان آوردیم. او جواب حرفهای ما را نداد، اما راضی هم نشد و نهایتاً هم گفت که آقای رجائی را برای اداره مملکت مناسب نمی داند. آن جلسه تمام شد، ولی دو روز بعد دوباره آنها حرفشان شد. آقای رجائی در نخست وزیری مستقر شده بود و واقعاً کار می کرد و به خاطر انقلاب و اسلام و مردم، تحقیرهای بنی صدر و حرفهای زشت او را تحمل می کرد و دم نمی زد.

□ □ □

بنی صدر دائماً می گفت که یازده میلیون نفر به او رأی داده اند و همه چیز باید طبق نظر او باشد. ما می گفتیم که مردم به مجلس هم رأی داده اند و رأی به او و مجلس به خاطر این بوده که امام فرمودند رأی بدهید و به او هم به اعتبار نزدیکی به امام رأی دادند. بنی صدر معتقد بود که مردم به خاطر خودش به او رأی داده اند و اگر رأی گیری شود، این بار بیش از یازده میلیون رأی می آورد. حرف ما این بود که در قانون اساسی که به تصویب نود و هشت درصد مردم رسیده، رئیس جمهور باید تسلیم مجلس باشد، وگرنه دیکتاتوری پیش می آید. رئیس جمهور نمی تواند بر خلاف رأی مجلس عمل کند و بگوید نخست وزیر مورد تأیید آن را قبول ندارد. بنی صدر می گفت مجلس باید با رئیس جمهور هماهنگ باشد. ما می گفتیم هماهنگی به معنی رسیدن به توافق با رئیس

از بنی صدر پرسیدیم این چه رفتاری است که با آقای رجائی می کند؟ گفت، «چون او نخست وزیر شرعی و قانونی نیست.» پرسیدیم، «چرا نیست؟» گفت، «چون دلم با او نیست.» گفتیم، «دلیل نمی شود که چون دل شما با او نیست، پس انتخابش شرعی و قانونی نیست.»

جمهور است نه به معنی تسلیم حرف و نظر او بودن.

□ □ □

بنی صدر آدم متکبری بود و اگر با امام هم اظهار دوستی می کرد، مصلحتی و برای حفظ موقعیت خودش بود. من شخصاً به بنی صدر رأی ندادم و نمی خواستم که او رئیس جمهور شود. یادم هست که شهید بهشتی جمله عجیبی به من گفتند که من بعدها معنی آن را حس کردم. ایشان می گفت بنی صدر از نظر تکبر از شاه هم بدتر است و من متحیر بودم که چطور ممکن است کسی از شاه بدتر باشد. در جریان برخورد با آقای رجائی فهمیدم که او چه موجود خودخواهی بود و اصلاً فکر کسی را قبول نداشت و کسی را به حساب نمی آورد. اگر آقای رجائی تسلیم او امر بنی صدر می شد، از نظر بنی صدر نه تنها خشک سر نبود که سر خیس می پیدا می کرد. بنی صدر کسانی را برای نخست وزیری پیشنهاد کرد که توان اداره یک دفتر و اتاق را هم نداشتند و تنها صفت پارزشان اطاعت محض از او بود. او یک مشت «بله قربان گو» می خواست و فرهنگ شاه را که داشت از خاطره های رفت به یاد ما می آورد و البته آدم قاطع و متعهدی چون آقای رجائی را نمی توانست تحمل کند.

□ □ □

شصت و سه روز پس از انفجار دفتر حزب جمهوری که در آن ۷۲ تن از چهره های پاک و صدیق انقلاب را از دست دادیم، در انفجار دفتر رئیس جمهور، او و نخست وزیرش در آتش نفرت دشمنان سوختند و کشتار ناجوانمردانه آنان همچنان در پرده های از ابهام باقی ماند. مدتی از فردی به اسم کشمیری نام برده شد و بعد هم سکوت و هیچ، قطعاً برای مردم پیوسته، این سؤال مطرح بوده است که چگونه در مکانهایی که باید تدابیر امنیتی ویژه ای به کار می رفت، چنین انفجارهای مهیبی رخ داد و عاملان اصلی این جنایتها چه کسانی بودند.

□ □ □

اگر هم انفجار دفتر حزب به دلیل رابطه تنگاتنگ یک حزب با مردم، قابل قبول باشد (که نیست)، انفجار در دفتر رئیس جمهور که از لحاظ فعالیتها روزمره در تماس مستقیم با مردم نیست، به هیچ وجه قابل قبول نیست و این سؤال پیوسته مطرح خواهد بود که عوامل نفوذی چگونه توانستند تا این سطح رسوخ کنند و این چه تشکیلاتی است که می تواند این چنین



ماهرانه، مهره های دلخواه خود را در بالاترین رده های کشور جای دهد و فرزندان نامشروع ابر جنایتکاران، یعنی بنی صدر و رجوی را از مقابل نیروهای امنیتی و انتظامی فرودگاه عبور دهد و از کشور خارج کند؟

□ □ □

اندکی دقت نشان می دهد که وسعت اقدامات این گروه تا بدان پایه است که از عامل واقعی جنایت دفتر نخست وزیری، شهید! می سازد. بسیار ساده لوحانه است اگر گمان کنیم این اشتباه سهواً پدید آمده که تکه هایی را که به عنوان تکه های بدن کشمیری در یک کیسه پلاستیکی جمع شده با عنوان شهید کشمیری مطرح شود، ولی جسد سالم برادر شهیدمان، دفتریان تا ۴۸ ساعت به عنوان یکی از شهدای حادثه، اعلام نشود.

□ □ □

هویت واقعی کشمیری همچون همدست دیگرش، کلاهی، هنوز در پرده ابهام است. کشمیری فردی بود حدوداً سی ساله که کمتر خود را در معرض دید دیگران قرار می داد و در میان کارمندان نخست وزیری، کمتر کسی او را می شناخت. او قبل از انقلاب مدیرعامل یک شرکت انگلیسی بود و به جزایر خلیج فارس رفت و آمدهای مشکوکی داشته است. در اوایل انقلاب از طریق دادستانی کل انقلاب به اداره دوم ارتش معرفی و در آنجا مشغول به کار می شود. لازم به ذکر است که اداره دوم ارتش مرکز اسرار مهم مملکتی است. پس از مدتی، از اداره دوم به نیروی هوایی می آید و کلیه اسناد مستشاری آمریکایی و جاسوسی در اختیار او قرار می گیرد. او یک روز قبل از ورود به نخست وزیری، در خیابان توسط یک ستوان دستگیر و پس از بررسی محتویات کیفش، متهم به سرقت اسناد سری از نیروی هوایی می شود، اما بعد توسط باقری فر، فرمانده نیروی هوایی آزاد می شود. او خانواده ای بی بندوبار داشت و برادر زشت از سوی منافقین، کاندیدای مجلس شد. او با چنین سوابقی وارد دفتر نخست وزیری شده و به عنوان دبیر اجلاس شورای امنیت ملی مشغول فعالیت می شود و همه مدارک و اسناد شورای امنیت را در اختیار گروه های معاند قرار می دهد.

□ □ □

پنج ماه قبل از انفجار دفتر نخست وزیری، عکسی از صورت جلسه و تصمیمات شورای امنیت و اعضای شورای در روزنامه کار، ارگان سازمان چریکهای فدائی خلق چاپ می شود. از آنجا که شورای امنیت، از سری ترین جلسات نخست وزیری بوده که فقط چهارده تن در آن عضویت داشته اند، جای هیچ تردیدی باقی نمی ماند که این اسناد توسط یکی از اعضا در اختیار بیگانگان قرار گرفته است. شهید رجائی دستور پیگیری قضیه را توسط واحد اطلاعات نخست وزیری می دهد، اما نتیجه بررسی ها چیزی را مشخص نمی کند و فقط به این عبارت که اشتباه شده، اکتفا می شود.

□ □ □

حدود دو ماه قبل از انفجار دفتر رئیس جمهور، توسط رئیس حراست کل کشور در نخست وزیری بخشنامه ای صادر می شود که در آن ۹ نفر از بررسی بدنی معاف می شوند. یکی از آنها کشمیری است.

□ □ □

در روز ۸ شهریور، جلسه شورای امنیت، رأس ساعت ۲ تشکیل می شود. کشمیری به بهانه آوردن ضبط صوت از جلسه خارج می شود و لحظاتی بعد انفجار روی می دهد. حاضران در جلسه اذعان دارند که او چند لحظه قبل از انفجار از دفتر خارج شد و هرگز برنگشت و معلوم هم نشد چه کسی اصرار داشته است که نام او در فهرست شهدا آورده شود. اینک سالها از آن فاجعه غمبار می گذرد و همچنان این ماجرا در پرده ابهام است.